

# جایگاه سیاست

## در اندیشه فیض کاشانی (ره)

□ علی خالقی

### مقدمه:

محمد ابن مرتضی ابن محمود، مشهور به ملامحسن فیض کاشانی از عالمان بزرگ عهد صفوی است که در سال ۱۰۰۷ ه.ق، در کاشان و در یک خانواده اهل دانش و فضل، چشم به جهان گشود.<sup>(۱)</sup> وی تحصیلات اولیه خود را از محضر دایی خود که ممتاز عصر خویش بوده آغاز کرده و پس از آن، متوجه اصفهان شد. و برخی از رشته‌های علمی را در آنجا فرا گرفته و جهت استفاده از محضر فقیه عصر، سید ماجد ابن هاشم صادقی بحرانی به شیراز رفت. و پس از آن، دوباره به اصفهان بازگشت از محضر شیخ بهاء الدین محمد عاملی اجازه روایت حدیث گرفته و سپس راه حجاز در پیش گرفت. و در آن سفر، خدمت شیخ محمد ابن شیخ حسن ابن شیخ زین الدین عاملی رسیده و از ایشان نیز اجازه نقل حدیث گرفت. پس از آن ملامحسن در قم خدمت صدر المتألهین به تحصیل علوم عقلی همت گماشت و پس از مهاجرت ایشان به شیراز، فیض در آنجا اقامت نمود و به دامادی ایشان نائل گردید. فیض پس از آن، به کاشان برگشته و مشغول تدریس و تألیف کتب شده و به ترویج جمعه و جماعات در میان مردم پرداخت. وی از معاصرین شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) بوده است. همانگونه از نوشته‌های خود فیض بر می آید، ایشان مورد توجه شاهان صفوی بوده است و از سوی آنها به ماندن در

دربار و همکاری با آنها فرا خوانده شده که فیض از پذیرفتن این امر، خود داری نموده است.<sup>(۲)</sup> فیض همچنین در زمان شاه عباس نیز مورد عنایت وی بوده است و از سوی شاه عباس مأمور اقامه نماز جمعه در اصفهان گردیده است.<sup>(۳)</sup> وی دلیل پذیرش این منصب از سوی شاه عباس صفوی را چنین بیان داشته است: «.. رابطه روان بخش ایمان به شرع مطهر محمد(ص) وقتی صورت استحکام می‌پذیرد که مؤمن با هر یک از کاینات که در مراتب عوالم و حضرات، عقد مقابله و مماثله بسته باشد، در این جمعیت آباد نشأت انسانی، بدان عهد وفا فرماید و به مقتضای هر یک قیام نماید تا امتثال قرآن همگی نموده باشد... و این معنا جز به اختلاط با اهل زمان و مقاسات حوادث دوران صورت نمی‌بندد.» پس ایشان وظیفه خود را در آن دید که «در بازار آمیزش و اختلاط پای به سنگ حادثه بر آورده» و از آنجا که خود را «در سایه درخت دولتی» می‌بیند که «با وجود کمال عظمت و وفور حشمت، به مقتضای «الملک و الدین توأمان» استقرار قواعد ملک را به استمرار دین منوط فرموده و اطراد امور مملکت را به استاق اعمال دولت، شریک العنان ساخته» پس در صدد دستیاری رفیق دولت و پایمردی توفیق و نصرت آن برآمد.<sup>(۴)</sup>

### مفهوم سیاست:

فیض کاشانی مانند دیگر متفکران اسلامی، مفهوم سیاست را بیشتر در قالب معنای لغوی آن، مورد توجه قرار داده و آن را با توجه به مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خود تعریف نموده است.

بنابراین، وی با توجه به نگرش خود درباره انسان، سیاست را عبارت از: «تسویس و تربیت انسانها در جهت رسیدن به صلاحیت کمالی آنها» و «تدبیر و کشاندن آنها به طریق خیر و سعادت»<sup>(۵)</sup> دانسته و معتقد است که انسان، به تأیید آیات الهی [والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً] در ابتدای آفرینش خود، خالی از کمالی است که برای رسیدن به آن خلق شده و از غایتی که برای او قرار داده شده، به دور است؛ در حالی که اگر اسباب و شرایط فراهم باشد، فطرتاً قابلیت رسیدن به آن را داراست. اما انسان به مقتضای جبلت خود، از رسیدن به کمال و غایت مزبور باز داشته شده است؛ چرا که غالباً

پیر و قوا، طینت و هواهایی است که مزاج و طبیعتش اقتضا می‌کند. از این رو، واجب است که برای انسان، سیاستی باشد که او را تسویس نموده و او را برای رسیدن به صلاحیت کمالی‌اش تربیت نماید. و او را تدبیر نموده و در طریق خیر و سعادت قرار دهد، و گرنه در همان مرتبه حیوانی باقی مانده و از نعم دائمی محروم خواهد بود.<sup>(۶)</sup>

وی همچنین با تأکید بر ضرورت زندگی اجتماعی انسانها، معتقد است که

«انسانها محتاج به تمدن و اجتماع و تعاون می‌باشند؛ زیرا که نمی‌توانند به تنهایی زندگی کرده و تدبیرات مختلف زندگی را بدون همکاری دیگر هم‌نوعان خود متولی شوند؛ بلکه نیازمند همکاری و یاری دیگران هستند. از این رو است که تعدد و تحزب در میان آنها پدید می‌آید و زندگی مدنی شکل می‌گیرد. و در این زندگی اجتماعی آنان، در معاملات و مناکحات و جنایات، نیازمند قانونی می‌شوند که محل رجوع همگان باشد و عدل را در میان همه آنها حکمفرما سازد.»<sup>(۷)</sup>

و این قانون از نظر وی، همان شرع و عرف است که در صورتی که مشتمل بر سلطنت و قدرت باشد، سیاست نامیده می‌شود.<sup>(۸)</sup>

بنابراین، سیاست از نظر فیض کاشانی، عبارت است از:

- ۱- تسویس و تربیت انسان در جهت رسیدن به صلاحیت کمالی و جودش؛
- ۲- قرار دادن انسان در طریق خیر و سعادت؛<sup>(۹)</sup>
- ۳- اهتمام بر تدبیر معاش و معاد انسانها؛<sup>(۱۰)</sup>
- ۴- تجمیع افراد بشری در نظامی شایسته جماعات بشری؛
- ۵- و بالاخره استعمال عقل عملی و تهذیب اخلاق؛ چه سانس از خارج باشد، مثل سلطان، چه از داخل باشد، مثل حسن تدابیر نفس.<sup>(۱۱)</sup>

### انواع سیاست:

برای روشنتر شدن تعاریف ارائه شده از سوی فیض کاشانی درباره سیاست، به انواع سیاست از منظر ایشان می‌پردازیم. همانطور که از آثار وی استفاده می‌شود، وی سیاست

را به چند نوع تقسیم کرده است:

۱- ابتدایی ترین تقسیمی که می توان آن را در اندیشه فیض بر تقسیمات دیگر او از سیاست مقدم داشت، تقسیم سیاست به سیاست شرعی و سیاست عرفی یا ضروریه غیر شرعی می باشد. سیاست شرعی از نظر وی، سیاستی است که

«عالم مُلک را در خدمت عالم ملکوت در آورده، انسانها را به سوی خدای متعال سوق داده، شهوات را در خدمت عقول قرار داده، دنیا را به آخرت ارجاع نموده و انسانها را به سوی این امور برانگیخته و از عکس آنها منع نماید؛ تا خلائق را از عذاب آخرت و وبال و وخامت عافیت و سوء المآل نجات داده و آنها را بر حسب استعدادشان، به سعادت قصوی رساند.»<sup>(۱۲)</sup>

و در مقابل این سیاست شرعی که غرض اصلی رُسل الهی بوده است، فیض «سیاست ضروری» را قرار داده و معتقد است سیاست ضروریه، سیاستی است که تنها به «حفظ اجتماع ضروری»<sup>(۱۳)</sup> انسانها می پردازد، اگر چه منوط به تغلب و جاری مجرای آن باشد. فیض از این سیاست به «سیاست دنیویه» نیز تعبیر کرده و معتقد است؛ چنین سیاستی نسبت به پیامبر بالعرض لازم شده است.<sup>(۱۴)</sup> ظاهراً این نوع سیاست ضروریه یا دنیویه در تعبیر فیض ملهم از نظریات غزالی بوده است. غزالی آنچنان که فیض آورده است، در تعریف سیاست می گوید: «و السياسة هی لتألیف و الاجتماع و التعاون علی اسباب المعیشة و ضبطها»<sup>(۱۵)</sup>

ولذا فیض نیز در تعریف سیاست ضروریه یا غیر شرعی می گوید: «السیاسة... تحرك الاشخاص البشریة لیجمعهم علی نظام مصلح لجماعاتهم و انما تصدر عن النفوس الجزئیة»<sup>(۱۶)</sup>

بنابر تعریف مزبور، سیاست ضروریه یا غیر شرعی «اصلاح جمعیت نفوس جزئیة و نظام اسباب معیشت ایشان می کند تا در دنیا باشند و بس، و آن از نفوس جزئیة صادر می شود که خطاب بر ایشان رواست.»<sup>(۱۷)</sup> ولی سیاست شرعی آنچنان که بیان شد، از نظر وی سیاستی است که

«تحرك النفوس وقواها الی ما وکلت به فی عالم الترکیب من مواصلة نظام الكل

و يذكر معادها الى العالم الاعلى و يزجرها من الانحطاط الى الشهوة و الغضب و ما

يتركب منهما و يتفرع عليها و انما تصدر عن العقول الكلية الكاملة»<sup>(۱۸)</sup>

یعنی سیاست شرعی «اصلاح جمعیت کل و نظام مجموع دنیا و آخرت با هم باقیای صلاح هر یک در هر یک، [می‌کند]. پس ناچار به یاد جماعت دهد که ایشان را، بازگشت به عالمی بالاتر از این عالم خواهد بود که باقی و جاوید باشد و آنکه سعادت حقیقی، آن است و آنکه آن، حاصل نمی‌شود مگر به گردانیدن رغبت از شهوات و لذات این جهان، پس تمییز کند میان کارهایی که در آخرت سودمند باشد و کارهایی که در آنجا سود ندهد یا ضرر رساند و به ثوبات آن، امیدوار گرداند و به عقوبات این، بیم کند و این، صادر نمی‌شود مگر از عقول کلیه کامله که معصوم‌اند از خطا و زلل.»<sup>(۱۹)</sup>

۲- فیض همچنین به تبع غزالی، سیاست را از منظری دیگر به مراتب مختلفی قابل تقسیم دانسته و معتقد است که سیاست به معنای استصلاح خلق و ارشاد آنها به سوی طریق مستقیم منجی در دنیا و آخرت را می‌توان از حیث سائسین نیز به چند نوع یا مرتبه تقسیم کرد:

الف - سیاست انبیا: این نوع سیاست که از نظر فیض، سیاست «انسان کامل» می‌باشد، کاملترین نوع سیاست می‌باشد، زیرا که هم تألیف و حفظ اجتماع ضروری انسانها را می‌نماید و هم به تقویت جنبه عالی زندگی انسان می‌پردازد.<sup>(۲۰)</sup>

ب - سیاست ملوک و سلاطین: به اعتقاد فیض، این نوع سیاست، تنها اصلاح جمعیت نفوس جزئی و نظام اسباب معیشت ایشان می‌کند تا در دنیا باشند و بس. از این رو وی، این نوع سیاست را سیاست دنیوی و سیاست ضروری نامیده و آن را تنها، حافظ اجتماع ضروری انسانها می‌داند.<sup>(۲۱)</sup>

ج - سیاست علما: علما از نظر فیض سه طایفه‌اند.

«یکی، آنانند که علم ظاهر دانند و بس و ایشان مانند چراغند که خود را سوزند و دیگران را افروزند» از نظر وی، این دسته از علما «را صلاحیت رهبری خلاق نیست؛ اگر چه عوام بدیشان مهتدی می‌شوند و بالعرض منتفع می‌گردند» دوم، «آنانند که علم باطن دانند و بس. و ایشان مانند ستاره‌اند روشنایی او از حوالی

خودش تجاوز نکند و از این طایفه نیز رهبری نیاید مگر کم؛ چرا که بیش از گلیم خود، از آب بیرون نتواند کشید. به جهت آنکه علم باطن بی ظاهر، سعت و احاطت نتواند داشت و به کمال نتواند رسید.» دسته سوم، علمایی هستند که «هم علم ظاهر دانند و هم علم باطن و مثل ایشان، مثل آفتاب است که عالمی را روشن تواند داشت و ایشانند که سزاوار راهنمایی و رهبری خلایقند، چه یکی از ایشان، شرق و غرب عالم را فرا تواند رسید و قطب وقت خویش، تواند بود.»<sup>(۲۲)</sup>

۳- فیض همچنین در ذیل عبارت «حسن السیاسة» نیز که در روایت امام صادق<sup>(۲۳)</sup> وارد شده، سیاست را به دو نوع، سیاست از خارج و سیاست از داخل تقسیم کرده و می‌گوید: «حسن السیاسة» یعنی «استعمال عقل عملی و تهذیب اخلاق؛ چه سانس از خارج باشد، مثل سلطان و چه از داخل باشد، مثل حُسن تدابیر نفس»<sup>(۲۴)</sup> همه این تقسیمات فیض را می‌توان در همان تقسیم ابتدایی وی جمع کرد. به این معنا که سیاست از منظر وی، یا سیاست شرعی است که از سوی پیامبر و جانشینان معصوم وی و یا علمایی که عالم به ظاهر و باطن هستند، اعمال می‌شود و سیاست غیر شرعی که از سوی غیر معصومین اعمال می‌شود؛ اگر چه صلاحیت آن را نداشته باشند و تنها از راه تغلب و زور صاحب آن شده باشند. فیض از این نوع سیاست، به سیاست دنیوی یا عرضیه و ضروریه یاد می‌نماید که به اعتقاد وی، به هر حال در صورت عدم امکان سیاست شرعی، از این نوع سیاست لابد و گریزی نیست.

### جایگاه سیاست:

بر اساس آنچه از تعریف و انواع سیاست از منظر فیض آورده شد، چنین می‌توان نتیجه گرفت که سیاست از نظر وی، آن فعلی است که به تسویس و تربیت انسان می‌پردازد تا او را به صلاحیت کمالی اش رسانده و زندگی او را تدبیر نموده و او را به سوی خیر و سعادت رهنمون گردد. بنابراین، سیاست آنچنان که فیض از قول غزالی نقل کرده است، از اشراف افعال انسانی در تنظیم زندگی اجتماعی اوست و به واسطه آن است که تألیف و استصلاح خلق و ارشاد آنها به سوی خیر و سعادت دنیوی و اخروی، حاصل

می‌گردد. (۲۵)

از این رو فیض نیز سیاست را یکی از حکام پنجگانه حاکم بر انسان (عقل، شرع، طبع، عادت) دانسته و معتقد است. سیاست اگر چه در میان این حکام پنجگانه پائینتر از همه قرار دارد و لیکن بر همه آنها حکم می‌راند و بر همه آنها غالب و مستولی است. به اعتقاد وی، از میان حکام پنجگانه فوق، جایگاه عقل از همه بالاتر است، و «هرگاه کامل باشد، مقدم است بر سایر حکام. تا او باشد، دیگری را حکم نمی‌رسد، پس اگر دیگری به خلاف او حکم کند، نباید شنید؛ چراکه او اشرف و افضل است از همه و با شرع موافق است و همیشه، سایر حکام تابع وی هستند، همچنین عقل، احتیاج به ترجیح و تمیز ندارد، چراکه تعارض و اشتباه نزد او نمی‌باشد، لیکن این عقل، مختص به انبیا و اولیاست و کسی را که این عقل نباشد، باید که شرع بر همه مقدم دارد، چراکه شرع قائم مقام عقل کامل است برای کسی که عقل کامل ندارد. سپس صاحب عقل ناقص را باید تابع شرع شود؛ یعنی کسی که شرع را مخالف عقل خود یابد، باید که عقل خود را به خطا منسوب دارد و طعن در شرع نکند. و بعد از عقل و شرع، طبع و عادت است و چون این هر دو را در بدن آدمی برای آن گذاشته‌اند که آن را مدتی به پای دارد تا روح در آن کسب کمال کند و به منتهای کمالی که لایق اوست برسد، پس هرگاه حکم ایشان بایکدیگر مختلف شود، حکم هر کدام که در این غرض بیشتر مدخلیت دارد، مقدم باید داشت، چراکه در این هنگام، بیشتر اطاعت خالق خود کرده و به مصلحتی که از برای آن مخلوق شده، بیشتر اقدام نموده اگر هر دو مساوی باشند در این غرض، یا هیچ کدام را مدخلی نباشد، هر کدام را خواهد، مقدم دارد. چه، در این هنگام، اطاعت و عصیان ایشان یکسان است. و سیاست هرگاه مدد عقل و شرع بیشتر کند از طبع و عادت، مقدم است بر طبع و عادت. (۲۶)

بنابراین، سیاست اگر چه از نظر وی اخس و پائینتر از حکام دیگر است؛ ولی در عین حال بر همه آنها حکم می‌کند و حکام دیگر نیز مادامی که سیاست با قوانین عقل و شرع مخالفت نکند، امر به متابعت او می‌کنند؛<sup>(۲۷)</sup> چراکه در زندگی اجتماعی لابدی از چنین سیاستی نیست.<sup>(۲۸)</sup> و «اگر لجام و قیود آن نبودی، مرکب بدن خود سرکشی و اتباع

شهوات، آسان بودی و استغراق در لذات فانی که منافی مقصد اصلی است روز به روز  
زیاده شدی.»<sup>(۲۹)</sup>

### رابطه دین و سیاست:

همچنانکه در بیان انواع سیاست از دیدگاه فیض آوردیم. وی دو نوع سیاست شرعی و ضروری را در زمان خود از هم باز شناخته و معتقد است؛ سیاست موجود و حاکم بر جامعه آن روز، از نوع سیاست ضروری و دنیوی بوده و لذا تنها به «حفظ اجتماع ضروری» پرداخته و اصلاح جمعیت نفوس جزئی و نظام اسباب معیشت ایشان می نماید تا در دنیا باشند و بس. و اگر چه از طریق غلبه و سلطه حاکم شده اند؛ ولی لابدی از آن نیست.<sup>(۳۰)</sup> در حالی که سیاست شرعی عبارت است از: «استخدام عالم ملک در خدمت عالم ملکوت و سوق دادن خلق به سوی خداوند متعال و...»<sup>(۳۱)</sup> از این رو، چنین سیاستی اصلاح جمعیت کل و نظام مجموع دنیا و آخرت با هم با بقای صلاح هر یک در هر یک می نماید و صادر نمی شود، مگر از عقول کلیه کامله که معصوم از خطا و زلل می باشند. بنابراین، سیاست شرعی، مطلوبترین نوع سیاست در جامعه است؛ چرا که این همان سیاستی است که غرض اصلی از ارسال رُسل و وضع شرایع، همان بوده است. چنین سیاستی از نظر فیض، هیچ نوعی جدایی با شریعت ندارد؛ زیرا که شریعت علاوه بر حفظ اجتماع ضروری، به تدبیر معاد و جنبه های عالی زندگی انسان نیز می پردازد. اما سیاست ضروری یا دنیوی که فیض آن را عرف مشتمل بر استیلاء و سلطنت معرفی کرده،

«شرع را فرمان می برد و احکام شرع را انقیاد می نماید [که در این صورت] ظاهر عالم که مُلک است منقاد باطن عالم که ملکوت است، محسوسات در سایه معقولات در می آیند و اجزاء به جانب کل حرکت می نمایند و رغبت در باقیات صالحات پدید می آید و زهد در فانیات هالکات به حصول می پیوندد و راحت از مؤذیات حاصل می گردد و خیرات به عادات مکتسب می گردد، و هر روز که بر آدمی می گذرد، بهتر از روز پیش می باشد او را، پس حق تعالی روز به روز بندگان را

هدایت می‌کند و نصرت می‌دهد و توفیق می‌بخشد، خصوصاً پادشاهی را که رعیت را بر انقیاد شرع داشته و خود نیز انقیاد نموده و گاه باشد که بر دل آن پادشاه از انوار ملکوت، آن مقدار نازل می‌شود که دلش به آن نشأت بینا می‌شود و او را نشوق تشبیه به روحانیت به درجات عالییه رسانده تا چنان که در این نشأت پادشاه است، در آن نشأت نیز پادشاه باشد؛ چرا که [عمل] او باعث هدایت جمعی کثیر از رعیت شده [است] پس ناچار روحانیت او را از روحانیت هر یک از ایشان، پیوسته اثرها و مددها می‌رسد. ولی گاهی نیز این سیاست ضروریه یا دنیویه، فرمان شرع نمی‌برد، که در این صورت «حواس امیر می‌شوند بر عقول و ملکوت مسخر ملک می‌گردد و خشوع و انقیاد سافل، عالی را روی در زوال می‌نهد و رغبت در فانیات پدید می‌آید و زهد در باقیات صالحات به حصول می‌پیوندد و شرور به عادات مکتب می‌گردد و هر روز که بر آدمی می‌گذرد، بدتر از روز پیش می‌باشد او را، پس حق تعالی روز به روز بندگان را فرو می‌گذارد و هدایت و نصرت از ایشان باز می‌گیرد» (۳۲)

و لذاست که فیض همچون استادش صدر المتألهین، معتقد است که: «نسبت سیاست به شرع، به منزله جسد است به روح و عبد است به مولی. پس گاهی از او فرمان می‌برد و گاه نه» (۳۳)

آن وقت که موافق عقل و شرع باشد، اطاعت از آن سزاوار است؛ ولی چنانچه مخالفت عقل و شرع نماید، از او اجتناب باید کرد، مگر آنکه از روی تقیه و بیم ضرر همراهی باید کرد.

بنابراین، می‌توان گفت که به اعتقاد فیض، سیاست بدون شرع ناتمام است و به شرع تمام شد. چراکه:

۱- سیاست تنها اصلاح جمعیت نفوس جزئیّه و نظام اسباب معشیت ایشان می‌کند تا در دنیا باشند و بس. در حالی که شرع، اصلاح جمعیت کل و نظام مجموع دنیا و آخرت با هم با بقای صلاح هر یک در هر یک می‌کند.

۲- سیاست از نفوس جزئیّه صادر می‌شود که خطا بر ایشان رواست؛ در حالیکه شرع از عقول کلیه کامله که معصوم از خطا و زلل اند، صادر می‌شود.

۳- امور سیاست؛ فارق و خارج از ذات مأمور است؛ در حالی که امور شرع در ذات او داخل است. مثلاً سیاست، امر به ترک تجمل می‌کند برای نظر ناظران که از ذات متجمل بیرونند؛ ولی شرع امر به نماز و روزه می‌فرماید که نفعش به نماز کننده. و روزه دارنده می‌رسد.

پس از این رو، می‌توان گفت که سیاست نسبت به شرع، به منزله جسد است به روح.<sup>(۳۴)</sup> و لذا سیاست مجرد از شرع، مثل جسد بدون روح می‌ماند.<sup>(۳۵)</sup> در حالی که سیاست توأم با شرع یا «سیاست دینیه»، آن چیزی است که از نظر فیض، اعظم در دین شمرده می‌شود و خداوند متعال، انبیا را برای همان مبعوث کرده است. و لذا چنین سیاستی اگر ترک شود، نبوت تعطیل و دیانت مضمحل می‌گردد، سستی و ضعف عمومیت یافته، ضلالت و گمراهی گسترش می‌یابد و جهالت شیوع پیدا کرده و بلاد خراب گشته و عباد هلاک می‌گردند که نعوذ بالله من ذلك.<sup>(۳۶)</sup>

### سیاست و اجتماع:

در دیدگاه عرفانی فیض، دنیا، منزلی از منازل انسان در حرکت به سوی خداوند متعال است و نفس ناطقه او لایق این است که به تدریج ترقی کرده و به کمالی برسد که لایق اوست. بدن انسان در این سیر کمالی او، مرکب و آلتی است که او را در تحصیل کمال یاری می‌رساند، و انسان بدون تدبیر منزل و مرکب نمی‌تواند در مسیر کمال خود توفیق حاصل کند. به عبارت دیگر، مادامی که امر معاش انسان در دنیا منتظم نگردد، تبطل و انقطاع الی الله برایش حاصل نمی‌شود و انتظام امر معاش او نیز زمانی ممکن می‌گردد که بدن او سالم و نسل او دایم باشد. برای این دو نیز اسبابی لازم است که به حفظ سلامتی و نسل و دفع مفاسد آن پردازد. و لذا خداوند خوردن و آشامیدن را برای بقای بدن و ازدواج را برای بقای نسل او قرار داد.

اما خداوند متعال این خوردنی و آشامیدنی‌ها و منکوحات را اختصاص به بعضی از انسانها نداده است. بنابراین انسانها، نیازمند تمدن، اجتماع و تعاون می‌باشند، زیرا برای هر کدام از آنها ممکن نیست که به تنهایی نیازهای خود را در این زمینه‌ها بر آورده سازند

و بدون مشارکت هموعان دیگر قادر به تدبیر امورات مختلف زندگی نمی‌باشند؛ بلکه ناچارند در انجام کارها به یکدیگر کمک نمایند. مثلاً این یکی برای دیگری بار ببرد و آن یکی برای این گندم آسیاب کند و الی آخر. و لذاست که در میان آنها تعدد و تکثر پدید می‌آید و گروه‌های مختلف انسانی شکل می‌گیرد و روستانشینی و شهرنشینی به وجود می‌آید، و افراد این جوامع در معاملات و مناکحات و جنایات خود به قانونی نیازمند می‌شوند که در بین آنها مرجع قرارگیرد و در میان آنها به عدل حکم نماید. بدون چنین قانونی، انسانها به جان هم افتاده و به ستیز با یکدیگر می‌پردازند و از طریق کمال باز می‌مانند. در نتیجه به سوی هلاک کشیده شده و نسل آنها منقطع می‌گردد و نظام زندگیشان مختل می‌گردد.<sup>(۳۷)</sup>

به اعتقاد فیض کاشانی، این قانون لازم در زندگی اجتماعی انسانها، همان شرع است. که اگر بدان عمل نمایند، به سعادت قصوی و کمال مطلوب خود نایل می‌گردند.<sup>(۳۸)</sup> اما برای اینکه انسانها به این شرع آگاهی پیداکنند تا بدان عمل نمایند، شارعی لازم است تا که این قانون و طریق را برای آنها معین نماید و زندگی آنها را در دنیا انتظام بخشد و طریقی را برای آنها نشان دهد که از آن طریق به خداوند برسند. به این معنا که یاد آخرت و حرکت به سوی خداوند را به آنها تذکر دهد و از آنچه آنها را باز می‌دارد، بترساند و آنها را به صراط مستقیم هدایت کند.<sup>(۳۹)</sup>

از این روست که خداوند متعال پیامبران خود را در میان مردمان مبعوث نمود تا با وضع شریعت و اجرای آن، معاش و معاد انسانها را انتظام بخشیده و او را به سعادت قصوی رهنمون گردند<sup>(۴۰)</sup> و این، همان سیاست شرعی است که از نظر فیض علاوه بر حفظ اجتماع ضروری انسانها، آنها را به مرتبه عالی و کمال مطلوب نیز می‌رساند و لذا مطلوبترین نوع سیاست می‌باشد. و اگر چنین سیاستی ممکن نباشد، حتی از سیاستی نیز که تنها حافظ اجتماع ضروری انسانها باشد، گریزی نیست؛ چرا که حیات اجتماعی بدون چنین سیاستی ممکن نیست. بنابراین، سیاست و تدبیر اجتماع انسانها اگر چه از طریق تغلب و زور بود می‌باشد، ضروری است.<sup>(۴۱)</sup> و بدون سیاست، حفظ اجتماع که نیز فطری اوست، میسر نمی‌گردد.

### پی نوشتها:

- ۱- محمد باقر خوانساری، *روضات الجنات*، انتشارات اسماعیلیان، قم، ج ۶، ص ۷۹.
- ۲- ملامحسن فیض کاشانی، شرح صدر، انتشارات مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیرالمؤمنین، اصفهان، ۱۳۷۱، ص ۶۴.
- ۳- همان، صص ۶۴ و ۲۸۱.
- ۴- فیض کاشانی، شرح صدر، همان، ص ۶۵.
- ۵- فیض کاشانی، *علم الیقین*، ج ۱، ص ۳۴۰.
- ۶- همان.
- ۷- همان، ص ۳۳۸.
- ۸- فیض کاشانی، *آئینه شاهی*، ص ۱۶۰ و *ضمیاء القلب*، ص ۱۷۶.
- ۹- فیض کاشانی، *علم الیقین*، پیشین، ص ۳۴۰.
- ۱۰- فیض کاشانی، *الوافی*، ج ۳، ص ۶۵۷.
- ۱۱- فیض کاشانی، *الوافی*، ج ۱، ص ۱۲۴. مراد از عقل عملی آنچنان که فیض خود بیان داشته است، آن است که انسان به واسطه آن، صناعات انسانی را استنباط می کند، در مقابل عقل نظری که به واسطه آن، انسان تصورات و تصدیقات را درک می نماید. (فیض کاشانی، *علم الیقین*، ج ۱، ص ۲۶۶).
- ۱۲- فیض کاشانی، *علم الیقین*، ج ۱، ص ۳۴۹.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- همان.
- ۱۵- فیض کاشانی، *المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء*، ج ۱، ص ۳۹.
- ۱۶- فیض کاشانی، *ضمیاء القلب*، ص ۱۷۵.
- ۱۷- فیض کاشانی، *آئینه شاهی*، ص ۱۶۰.
- ۱۸- فیض کاشانی، *ضمیاء القلب*، ص ۱۷۵.

- ۱۹- فیض کاشانی، آئینه شاهمی، ص ۱۶۰- ۱۶۱.
- ۲۰- فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۳۷۸.
- ۲۱- فیض کاشانی، آئینه شاهمی، صص ۱۶۰- ۱۶۱.
- ۲۲- فیض کاشانی، کلمات مکنونه، صص ۳۳۹- ۳۴۰ و رساله شرح صدر، ص ۵۵.
- ۲۳- (الكافی ۱: ۲۸)، العدة، عن سهل عن الدهقان، عن احمد ابن عمر الحلبي، عن يحيى ابن عمران، عن ابى عبداله (ع) قال كان امير المؤمنين (ع) يقول بالعقل استخراج غور الحكمة وبالحكمة استخراج غور العقل وبحسن السياسة يكون الادب الصالح، قال وكان يقول «التفكر حياة القلب البصير كما يمشی الماشى فى الظلمات بالنور بحسن التخلص وقلة التبرص».
- ۲۴- فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۱۲۴.
- ۲۵- فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۹.
- ۲۶- فیض کاشانی، آئینه شاهمی، صص ۱۶۹- ۱۷۰ و ضیاء القلب، ص ۱۷۸.
- ۲۷- همان ص ۱۶۶ و ضیاء القلب، ص ۱۷۸.
- ۲۸- فیض کاشانی، ضیاء القلب، ص ۱۷۶.
- ۲۹- فیض کاشانی، آئینه شاهمی، ص ۱۶۸.
- ۳۰- فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، صص ۳۴۹- ۳۷۸ و ضیاء القلب، صص ۱۷۵- ۱۷۶.
- ۳۱- فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، صص ۳۴۹- ۳۷۸.
- ۳۲- فیض کاشانی، آئینه شاهمی، ص ۱۶۵.
- ۳۳- فیض کاشانی، ضیاء القلب، صص ۱۷۵- ۱۷۶.
- ۳۴- فیض کاشانی، آئینه شاهمی، صص ۱۶۰- ۱۶۱ و ضیاء القلب، صص ۱۷۵- ۱۷۶.
- ۳۵- فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۳۴۹.
- ۳۶- فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ج ۲، ص ۵۰.
- ۳۷- فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، صص ۳۳۸- ۳۳۹.
- ۳۸- فیض کاشانی، ضیاء القلب، ص ۱۷۵.
- ۳۹- فیض کاشانی، علم الیقین، پیشین.
- ۴۰- فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۳۷۸.
- ۴۱- فیض کاشانی، ضیاء القلب، ص ۱۷۶.